بحث های ایدئولوژیک، هدفهای سیاسی

حامدالگار

اشاره: حامد الگار اسلام‏شناس آمریکایی در کنفرانسی که توسط فدراسیون دانشجویان‏ مسلمان دانشگاه اوتاوا برگزار شد به سؤالات‏ دانشجویان در رابطه با دیدگاهها و شخصیت‏ دکتر عبد الکریم سروش پاسخ داد.

وی گفت:دیدگاههای سروش بر این اصل‏ مبتنی است که فهم مذهب به سطح توسعه و گسترش اطلاعات و دانش انسان مربوط می‏شود و دائما در نوسان و دگرگونی است. توجه خوانندگان را به بخشهایی از این‏ گفت و گو جلب می‏کنیم: آیا شما تفکرات و دیدگاههای دکتر سروش را مرور کرده‏اید؟و آیا فکر می‏کنید که او دکتر شریعتی دیگری‏ است؟

حامد الگار:این سؤال بسیار مشکل و ظریفی است و در عین حال برای پاسخ به آن وقت زیادی لازم است. اجازه بدهید پاسخ این سؤال را کنار بگذارم زیرا این‏ موضوع نیازمند بحثی پیرامون نقاط قوت و ضعف‏ شریعتی می‏باشد.شریعتی خدمات بسیاری در راه‏ شریعت اسلام و فراهم کردن زمینه ظهور انقلاب‏ اسلامی ایران انجام داد.

اما اجازه بدهید توجه خود را به دکتر سروش معطوف‏ کنیم که نویسنده‏ای نیرومند و متفکر است.او علاوه بر معارف اسلامی به فلسفهء غرب نیز مسلط است.در سالیان اخیر،برخی افراد دکتر سروش را به عنوان یک‏ کاتالیزور برای گروهی جدید مخالف در ایران‏ بر می‏شمارند.این مطالب بر اساس برخی از تفکرات او واضح می‏شود.او این عقاید را با پیچیدگی و ظرافت‏ خاصی عنوان می‏کند اما پیام نهایی او این است که‏ حاکمیت یافتن علما را برای کشور و برای فهم و پیشبرد خود اسلام مضر می‏داند.به عبارتی دیگر او در مقابل اصل ولایت فقیه که سنگ بنای قانون اساسی‏ جمهوری اسلامی ایران را تشکیل می‏دهد،قرار گرفته‏ است.او نظریه خود را به شکل یک فهم تجدید نظرطلبانه جامع ارائه کرده است.

نظریه ظاهرا جذاب او این است که فهم مذهب‏ متفاوت از خود مذهب است.گرچه اسلام در ارتباط با قرآن و سنت مطلق بوده و غیر قابل تغییر می‏باشد اما فهم آن تغییرپذیر است.او می‏گوید نوسانات و تغییر در فهم و درک اسلام ضرورتا به سطح توسعه و گسترش‏ اطلاعات،علم و دانش انسان مربوط می‏شود.حال با توجه به اینکه فهم و دانش انسان در گردونه پیشرفت‏ دائم سیر می‏کند این فرض مطرح می‏شود که اسلام‏ حداقل به لحاظ نظری امروزه بوسیله افرادی که فهم‏ و دانش و علم امروزی دارند،بهتر فهمیده می‏شود تا تفسیری که از اولین وحی به حضرت محمد(ص)از سوی‏ اصحابش صورت گرفت.باید تأکید کرد این‏ نتیجه‏گیری غیر قابل توجیه است.

وی در گفته‏های اخیر خود اعتقاد داشتن به خدا را امروزه برای انسانهای معاصر به عنوان یک حق و نه یک‏ تکلیف دانسته است.این طرز تفکر تکلیف را که بر مبنای آیه شریفه

«ما خلقت الجن و لانس الا لیعبدون»

، (من جن و انسان را نیافریدم مگر اینکه مرا پرستش‏ کنند)استوار است بکلی نادیده می‏گیرد.عبادت در واقع به اعتقاد وابسته است.اما در چارچوب تمجید از آزادی که آن را به تفوق و برتری مطلق می‏رساند، اعتقاد به خدا،به سادگی،صرفا به یک انتخاب مبدل‏ می‏شود و دیگر به عنوان انجام تکلیف و وظیفه‏ای که ما در قبال خداوند سبحانه و تعالی داریم،محسوب‏ نمی‏شود.

با کنار گذاشتن تمام این مسائل با توجه به اینکه در نظر گرفتن همهء نظرات دکتر سروش که در بر گیرنده‏ تحلیل‏های عمده او می‏باشد،نیازمند زمان است باید گفت فعالیت‏های داخلی و خارجی دکتر سروش دارای‏ پیشینه و صبغه سیاسی است.دکتر سروش در کنفرانسی در آنکارا از وضعیت امروزی ایران دقیقا وضعیتی همانند اتحاد شوروی سابق زمان استالین‏ ارایه داد.در این تحلیل وی معتقد بود که انقلاب‏ اسلامی در مفاهیم خود ایده‏آل بود ولی آن مفاهیم‏ توسط رهبران،فاسد شد و از راه اصلی منحرف گردید. به اعتقاد وی،رهبران فعلی آرزوی چیزی جز ماندن بر سر قدرت را در سر نمی‏پرورانند.من این مقایسه را غیر قابل قبول یافتم بخصوص که از شخصی همچون دکتر سروش شنیده می‏شد.اگر ایران همانند شوروی زمان‏ استالین بود،او نمی‏توانست با پاسپورت جمهوری‏ اسلامی ایران به آنکارا بیاید و با ما در آرامش و امنیت‏ کامل حرف بزند و یا مجله‏ای بطور منظم در ایران‏ توزیع شود و عقاید او را منعکس کند.بنا بر این،به نظر می‏رسد که دکتر سروش با تمام ظرافت فلسفی‏اش که‏ ضرورتا به نتایج صحیح منتهی نمی‏شود،از واقعیت‏های سیاسی امروزی ایران،یک دیدگاه‏ انحرافی دارد.به علاوه این واقعیت که او بطور گسترده‏ای در مطبوعات غربی مورد توجه قرار گرفته‏ است و بطور مسخره‏ای او را مارتین لوتر جهان اسلام‏ نامیده‏اند مشکوک به نظر می‏رسد.اما اینکه ما چرا در اسلام به مارتین لوتر احتیاج داریم برای من مبهم‏ است.حتی اگر نیازمند تغییرات عمده در مسایل‏ ایدئولوژیک و روشنفکرانه باشیم،سروش راهی را پیش‏ گرفته است که سؤالات بسیاری برمی‏انگیزد.هر چه‏ سروش می‏گوید به عنوان خوراک تبلیغات سوء مطبوعات غربی گزارش می‏شود.

یکی از نویسندگان نشریه آمریکایی‏ ngieroF sriiaffA از ایران بازدید کرد و فضای قابل‏ توجهی از مجله خود را به سروش اختصاص داد.اخیرا یک نمونه دیگر از حمایت وسایل ارتباط جمعی غرب از سروش کتاب«خدا 99 اسم دارد»از eciduJ allaM خبرنگار خاورمیانه‏ای نیوریوک تایمز است.بحث این‏ کتاب در مورد ایران با یک بحث تحسین‏انگیز از سروش آغاز می‏شود.اخیرا نیز سروش طی مصاحبه‏ای‏ با روزنامه گاردین گفته است که تولد حضرت محمد(ص) در عربستان سعودی و نزول قرآن کریم در این سرزمین‏ تصادفی بوده است.بعدا وی در مجله«کیان»توضیح‏ داد که منظور وی از تصادفی بودن،معنی فلسفی آن‏ که عرضی بودن است می‏باشد.به عبارت دیگر این‏ موضوع ربطی به اصل اسلام ندارد.

اما منظور او از تصادفی بودن هر چه که بود، گفته‏اش این معنا را می‏دهد که حضرت پیامبر(ص) امکان داشت در هر نقطه‏ای از جهان ظهور می‏کرد.و سروش شخصا آلمان را انتخاب کرد و من دقیقا نمی‏دانم که چرا آلمان را انتخاب کرد؟شاید به این‏ علت که او خود را همانند مارتین لوتر می‏دید و لوتر آلمانی بود!بنا بر این زبانی که ممکن بود بدان قرآن‏ نوشته شود آلمانی بوده است!این اندیشه مضحک‏ از شخصی با فضل و دانش مانند سروش است.

بنا بر این من سروش را یک پدیده پیچیده،اما کاملا ناراحت کننده و منفی می‏بینم.

یکی از اصولی که علیه سروش عنوان‏ داشتید آزادی مذهبی است و من‏ نسبت به جواب شما کمی تعجب کردم.

تاریخ ما در این مورد باید با تعقل‏ بررسی شود.می‏بینیم که از کل پدیده‏ «رده»بصورت یک مسأله سیاسی از طرف سلسله اموی و سلسله عباسی‏ استفاده شده است تا اینکه مذهب‏ مخالفان را مورد حمله قرار دهند. مثالهایی که به ذهن می‏آیند همانند ابن‏ حنبل است که در زندان مأمون عباسی‏ شکنجه شد و یا ابن تیمیه و یا حلاج که‏ به دار آویخته شدند.آیا شما فکر می‏کنید در یک جامعه اسلامی انتخاب‏ مذهب باید وجود داشته باشد؟با توجه‏ به آیاتی چون

«لا اکراه فی الدین»

آیا این‏ حق را داریم که از مردم انتظار داشته‏ باشیم یا آنان را وادار کنیم که به طریق‏ خاصی عمل کنند؟

حامد الگار:شما چند مسأله را با هم مخلوط می‏کنید.در وهله اول مسأله«ارتداد»و«رده»است. ارتداد به عنوان یک جرم اصلی در مراحل اولیه اسلام‏ بعد از رحلت حضرت محمد(ص)عنوان شد.هنگامی که‏ قبایل تحت نفوذ حضرت محمد از پرداخت زکات به‏ ابو بکر سر باز زدند ابو بکر آن را ارتداد نامید.این قبایل‏ با رد کردن یکی از پایه‏های اسلامی(زکات)از دین‏ روی گردان شدند.بنا بر این ابو بکر به جنگ با آنان رفت‏ نه بخاطر نداشتن عقیده،بلکه برای اینکه اساسا این‏ کار یک سرکشی و نافرمانی فعال علیه دولت اسلامی و یک خیانت محسوب می‏شد و«رده»در هیچ کدام از موارد که ارائه دادید یعنی در مورد احمد بن حنبل،یا حلاج یا ابن تیمیه صدق نمی‏کند.رده، درست یا غلط،ربطی به این سه نفر ندارد.

در رابطه با گفته‏های سروش در مورد آزادی،باید به‏ دقت بحث شود.یک دولت اسلامی نمی‏تواند دل افراد را بشکافد تا دریابد آنان معتقد و مؤمن هستند یا نه و یا آنها را مجبور به بروز علنی ایمان خودشان نماید.سؤال‏ این است که آیا انسان در مقابل خدا در رد کردن یا نکردن آزاد است یا نه.در یک کلام باید گفت آری آزاد است.این کلام قرآن است.آیه‏ای که به آن اشاره کردید دقیقا به این حقیقت اشاره می‏کند.اما آیا انسان این‏ حق را دارد که به خالق اعتقادی نداشته باشد؟باید گفت نه.بنا بر این اگر از آزادی در سطح انسانها صحبت‏ می‏کنید و نه در سطح جوامع،این آزادی تا این حد موجود است.

باید گفت،شریعت این حق را به نظام اسلامی‏ می‏دهد که تبلیغات سوء علیه اسلام را خنثی نماید.به‏ عبارت دیگر،یک انسان آزاد است که در اعتقاد قلبی‏ خود باور داشته باشد که اسلام ناصحیح است اما آزاد نیست که برخیزد و اعتقاد خود را عنوان کند و دیگران‏ را تشویق کند که او را دنبال کنند.منظور من این است‏ که این عبارت باید به وضوح و به سادگی عنوان شود.

همانگونه،یک فرد آزاد نیست که هر گونه عمل ناباب را که از طرف اسلام و جامعه اسلام ممنوع شده است‏ انجام دهد و یا دیگران را تشویق کند که او را دنبال‏ کنند.ما با غرب که آزادی بدون چون و چرا و مطلق به‏ همه می‏دهد،تفاوت داریم.البته باید گفت که غربی‏ها در عمل این نوع آزادی را هم اعمال نمی‏کنند.اما آنها بر اساس ارزشهای خودشان خواستار آزادی بدون چون‏ و چرا هستند در حالی که ارزشهای ما چیز دیگری‏ است.